

خانواده سعودی در استخراج مواد خام در این جمهوری ها شریک می باشد. « پائول ریولین » کارشناس اسرائیلی در اقتصاد نفت نیز در اکتبر سال دو هزار تاکید نموده است که باید با تمام امکانات به کشورهای این منطقه کمک کرد، تا رشد اقتصادی آن ها تامین شود، تا بتوان از آن ها برای همکاری های متقابل استفاده نمود. در واقع منظور از همکاری متقابل احداث خط لوله گاز و نفت در آن منطقه می باشد. بیش از همه یک شرکت نفتی اسرائیلی در ترکمنستان مایل به این همکاری! می باشد. نشریه هفتگی معتبر «ژورنال نفت و گاز» در شماره های سه ماه گذشته خود سمت و سوی این تعلق خاطر در مورد ذخایر موادخام در این منطقه را تشریح نموده است. در شماره سیزدهم اوت دوهزار و یک در مطلبی چنین می نویسد که روسیه هم چنان بر انتقال گاز و نفت به بازارهای اروپایی از این منطقه حرف اول را می زند. و در شماره دهم دسامبر خود عنوان می دارد که آسیای مرکزی امروزه یکی از مهم ترین مناطق جهان برای تحقیقات زمین شناسی، سرمایه گذاری، حمل و نقل و احداث پالایشگاه های نفت و گاز می باشد و هر کسی که حمل این مواد را در آسیای مرکزی در کنترل خود داشته باشد، هم می تواند روی انتقال آن به مقصد و هم تقسیم آینده این ذخایر تاثیر داشته باشد.

کنترل بر حمل زمینی موادخام خواه ناخواه تناسبی را میان آمریکا، روسیه و چین باید ایجاد نماید. در نوزدهم سپتامبر، «پاتریک کوک بورن» مفسر نشریه *Independenc* در مسکو در این رابطه چنین می نویسد: «سرگنی ایوانف، وزیر دفاع روسیه عنوان کرده است که ما این فرض محال را در نظر داریم که زمانی آمریکا بتواند پایگاه های خود را در آسیای مرکزی برای عملیات علیه افغانستان مستقر نماید.» این گفتار نشان می دهد که روسیه چشم بر واقعیت بسته است و به قول معروف خیلی دور از پنجره ایستاده است. در فاصله زمانی بسیار کوتاهی، «عبدالکمیلف» وزیر امورخارجه ازبکستان، خاک کشورش را در اختیار آمریکا قرار داد. «کوک بورن» ادامه می دهد که این روند معمایی را برای روس ها بوجود آورده است به این معنی که آمریکا بدون آن که توافقی با روسیه کرده باشد، عملا از آسمان هوایی روسیه استفاده می کند و آن چه در ادامه می تواند در کشورهای آسیای میانه اتفاق

ادامه در صفحه ۲۲

مسئله اصلی که به بحران در سیستم اقتصادی آمریکا بر می گردد، در انظار عمومی جلوه دیگری پیدا کند و آمریکا بتواند بحران داخلی را با عملیات سلطه گرایانه خود و توجیهات دیگری تخفیف دهد.

نفت و گاز آسیای مرکزی

اقدامات متفاوتی در دستور کارسیاست های آمریکا قرار دارد و ما در این جا تنها به یک بخش از آن اشاره می کنیم: بعد از فروپاشی اتحاد جماهیرشوروی، موقعیت جمهوری های آسیای مرکزی (بعد از فروپاشی اتحاد جماهیرشوروی،

از افغانستان به سمت آسیای مرکزی

ترجمه و تلخیص از
نشریه «اینپرکور» شماره ۳۶۴
چارلز آندره اودری

موقعیت جمهوری های آسیای مرکزی (ازبکستان، ترکمنستان، تاجیکستان، قزاقستان، قرقیزستان) گردش به عقب داشت. «زیگنیف برژینسکی» در یک بخش کامل از کتاب خود که مهم ترین قسمت کتاب را هم تشکیل می دهد به نام «زمین شطرنج بزرگ: سیاست آمریکا و علانق استراتژیک ژئوپولتیک»، عنوان می دارد که کنترل بر منابع نفت و گاز دریای خزر و آسیای مرکزی تنها مورد نظر روس ها و چینی ها نیست و اگر بخواهی که به جنبه های مختلف آن بپردازد توضیح آن بالغ بر هزاران صفحه می گردد.

در مطالب مختلفی که بعد از یازده سپتامبر در ارتباط با حمایت آمریکا، پاکستان و عربستان سعودی از طالبان انتشار یافته اند، به نقش کارتل نفتی «یونی کل» آمریکا، در مورد احداث پروژه جط لوله برای انتقال نفت و گاز آسیای مرکزی از طریق ترکمنستان و افغانستان به اقیانوس هند، بر می خوریم. این پروژه عملا در افغانستان با شکست مواجه شده بود.

«فرید محمدی» یکی از کارشناسان امور نفتی در خاورمیانه در مطلبی برای نشریه «گزارش خاورمیانه» بر اهمیت ذخایر نفت و گاز این منطقه اشاره داشته و عنوان می کند که

آرزوی دیرینه آمریکا برای کنترل منطقه مهم و سوق الجیشی آسیای مرکزی و تسلط بر ذخایر طبیعی نفت و گاز این محدوده جغرافیایی در آغاز قرن به تحقق پیوست. سرنگونی حکومت طالبان در افغانستان که دیگر تاریخ مصرفش به پایان رسیده بود، در این دور نقطه شروع حضور آمریکا را رقم زد.

مرحله کابل

اگرچه مرحله اول این تهاجم تسخیر کابل بود اما هدف نهایی مطمئنا از آن چه که انجام شد فاصله داشته و دوردست تر به نظر می رسد و دست مایه اصلی در این موج جدید تسلط یابی بر منطقه، «تروریسم بین المللی» بود. مفهومی که به سختی مرزی را در بر خواهد گرفت.

پیچیدگی و درهم تنیده شدن منافع کشورهای امپریالیستی و هم زمان سهم بری هر کدام از قطب های سرمایه، باعث می گردد که ائتلاف گسترده ای هم که حول این مفهوم تشکیل شده قادر نباشد به سادگی به درک مشترکی از «تروریسم بین المللی» و چگونگی برخورد به آن دست یابد. همان گونه که تا به امروز نیز اشتراکاتشان به بقین قطعی مبدل نگردیده است.

اما «بوش» با این مفهوم خیلی خوب کنار می آید. از داشتن دولت مستقل فلسطینی صحبت می کند اما هم زمان با عربستان سعودی که یکی از تامین کنندگان «بنیادگرایی اسلامی» در جهان است، دست همکاری می فشارد و در مقابل آن سکوت می کند. چرا که دولت مردان سعودی با آمریکایی ها پیمان مشترکی را بسته اند. ابزارهای دیپلماتیک جستجو می گردد تا به یک قدرت بزرگ این امکان را بدهد تا همه چیز را موجه جلوه دهد و هر آن جا که خود تصمیم بگیرد، با اطلاق «تروریسم دولتی»، سیاست هایش را پیش ببرد. توضیحات آمریکایی ها و انگلیسی ها درباره طولانی بودن «جنگ علیه تروریسم»، شرایطی را بوجود آورده که آن ها به راحتی سناریوی موجود را در هر کجای جهان که می خواهند پیش ببرند و عمدا این سناریو را طوری جلوه می دهند که در آن «بوش» بتواند دیگران را به پشتیبانی از سیاست هایش وادارد. وقتی بالاترین هدف نابودی «بن لادن» و رژیم طالبان عنوان می گردد، آن گاه حساب کتاب تلاش های نظامی و دیپلماتیک انجام شده «بوش» کمی با واقعیت نمی خواند. شاید با این قدرت نمایی،